

شاعران انقلاب اسلامی و نقد فرهنگ غربی

محمد رضا روزبه (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان)

چکیده

در آثار شاعران مذهبی و آرمان‌گرای پس از انقلاب اسلامی، بر پایه گفتمان انقلابی و به سائقه گرایش به سنت‌های دینی و اجتماعی و فکری و فرهنگی و بومی، تضاد و تقابل با مظاهر فرهنگ مدرن یا شبه‌مدرن غرب بسیار چشمگیر است و از شاخص‌ترین مؤلفه‌های فکری شعر این دوره به شمار می‌رود. تقابل بینش شرقی با تفکر غربی در قالب تضادهای جزئی‌تر نظیر تقابل شیوه زندگی سنتی با شیوه زندگی مدرن، دردمندی با بی‌دردی، توده‌ها با روشنفکران، شاعران متعهد با شاعران تعهدگریز، فرهنگ روستایی با فرهنگ شهری و ... در اشعار شاخص‌ترین شاعران معترض و جامعه‌گرای این برهه تجلی یافته است. این مقاله، به شیوه تحلیلی-توصیفی، در پی تبیین ابعاد این تقابل‌ها و بررسی تحلیلی آن‌هاست. نتیجه‌آشنایی بیشتر مخاطبان شعر امروز است با منظومه فکری و معرفت‌شناختی نسلی از شاعران معاصر.

کلیدواژه‌ها: شعر انقلاب اسلامی، نقد مدرنیته، نقد فرهنگ غربی، ادبیات انقلاب

اسلامی، شعر اعتراض.

مقدمه

شعر انقلاب اسلامی به اشعاری اطلاق می‌شود که متأثر از فضای نهضت اسلامی مردم ایران، انقلاب، جنگ و دیگر رخداد‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این برهه از تاریخ کشور سروده شده است. این نوع شعر عمدتاً از بطن سه جریان شعری شاخص ظهور کرد: شعر سنت‌گرای مذهبی، شعر نوگرای روشنفکری و شعر روشنفکری مذهبی؛ مولود این سه جریان را نسل شاعران جوان پس از انقلاب می‌توان دانست (← روزبه، ص ۳۰۷). پس از پیروزی انقلاب اسلامی، شاعران، به اقتضای گرایش‌های اعتقادی-سیاسی، به دو دسته اصلی تقسیم شدند: موافقان کلیت آرمان‌های انقلاب و نظام؛ و مخالفان یا منتقدان آن (← همان، ص ۳۰۸). در طی سه دهه و اندی از پیروزی انقلاب اسلامی، عرفاً دسته اول را جناح شعر انقلاب نامیده‌اند و دسته دوم را جناح شعر روشنفکری. ما نیز، در این مقاله، به تبع همین نظر، از شاعران موافق کلیت نظام به «شاعران انقلابی» یاد می‌کنیم. بنابراین،

وقتی سخن از شاعر انقلاب به میان می‌آوریم، مرادمان جمعی مدیحه‌سرای حرفه‌ای، که از لابه‌لای اوراق کتب و شعرهایشان جز ترانهٔ به‌به و چه‌چه چیزی به گوش نمی‌رسد، نیست. شاعر انقلاب هم‌پالکی منوچهری و هم‌کاسهٔ انوری نیست. شاعر انقلاب سخن می‌گوید؛ ناطق است (یعنی شعور دارد و می‌اندیشد) و تعهد دارد و، هرگاه که خود لازم بداند، داد می‌کشد و مردم را از آنچه به آن آگاهی یافته است مطلع می‌کند؛ و چون مظلومیت و معصومیتی را ببیند، برای همگان بازگو می‌کند تا از اعجاز شعر برای تأثیر و تأثر در افکار عموم، به منظور بهبود روابط اجتماعی و پیشگیری از زوال ارزش‌ها و انحراف از خطوط اصلی انقلاب، کمک بگیرد. (شادخواست، ص ۵۴۱، به نقل از محمدحسین جعفریان)

پژوهش حاضر غالباً بر محور بررسی شعر شاعرانی است که از سراینده‌گان برجسته «شعر اعتراضی» پس از انقلاب اسلامی به شمار می‌آیند و ویژگی مشترک آثارشان اعتراض اجتماعی است. در آثار این شاعران، تضاد و تقابل با غرب و مظاهر فرهنگ مدرنیستی و شبه‌مدرنیستی مضمونی است رایج و می‌توان آن را از ویژگی‌های شاخص

شعر آنان دانست.

اساساً، با نگاهی کلی به منظومه معرفتی شاعران انقلاب، تقابل شرق و غرب، سنت و مدرنیسم، و استمرار تقابل اساطیری-تاریخی خیر و شر، حق و باطل، نیکی و بدی، ایمان و کفر، ظاهر و باطن و ... مشهود است.^۱ از همین رو، شاعران ارزش‌های سنتی را تکریم می‌کنند و مظاهر منفی مدرنیسم را به پرسش می‌گیرند، هرچند که در این باره صدور حکم مطلق خطاست و باید استثناها را هم در نظر گرفت. به هر روی، تقابل کلان سنت و مدرنیسم، در شعر این دوره، در قالب تقابل‌های فرعی تر تبلور می‌یابد، از جمله: تقابل شیوه زیست سنتی با شیوه زیست مدرن و شبه‌مدرن، درمندی با بی‌دردی، مردم با روشنفکران، شاعران متعهد با شاعران تعهدگریز، فرهنگ روستایی با فرهنگ شهری و ...

ذکر این نکته ضروری است که، در این مقاله، در آوردن مثال‌ها و مصادیق شعری، به ضرورت موضوع، صرفاً به جنبه محتوایی اشعار توجه داشته‌ایم نه غنا و قوت ادبی آن. بدیهی است که این شواهد شعری، از حیث شاعرانگی، پست و بلند بسیار دارند.

پیشینه بحث

در برخی کتاب‌ها، مقالات و پایان‌نامه‌ها، با موضوع «شعر پس از انقلاب»، پراکنده و گذرا، به پاره‌ای از تقابل‌های فرعی، که ذکر آن پیش‌تر گذشت، اشاره رفته است، از جمله: شعر/امروز، گردآوری ساعد باقری و محمدرضا محمدی‌نیکو (تهران، ۱۳۷۲)؛ نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس، نوشته محمدرضا سنگری (تهران، ۱۳۸۰)؛

۱. سیداحمد فرید غرب را مظهر «غروب حقیقت» می‌دانست (← نصری، ج ۲، ص ۲۲۸) و سیدمرتضی آوینی نیز، در مطلبی با عنوان «آخرین دوران رنج»، می‌نویسد: «غرب مظهر اسم ظاهر و شرق مظهر اسم باطن است.» (زرشناس، ص ۴۷)

حرفی از جنس زمان (تأملی در شعر انقلاب اسلامی)، نوشته سیداکبر میرجعفری (تهران، ۱۳۷۷)؛ و پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان نقد و مقایسه مبانی زیبایی‌شناسی شعر انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی (دانشگاه لرستان، زمستان ۱۳۸۸)، نگارش حدیثه حائری‌بزاز. اما، با همه این تلاش‌ها و جستجوها، هنوز اثری یافت نشده است که منحصرراً دقیق و گسترده به این مبحث پرداخته باشد.

بررسی و تحلیل

رویارویی با غرب و دستاوردهای آن، در ابتدای آشنایی جامعه ایرانی با مظاهر فرهنگ غربی، با نوعی شیفتگی و انفعال همراه بوده است. به تعبیری،

تماس میان ایران و جهان مدرن، که از اواسط قرن نوزدهم با نوعی «تقلید» و نیز «قبول» وجه غربی زندگی آغاز شده بود، به تدریج، از تمام محتوای معرفت‌شناختی مدرن خود تهی شد. به این ترتیب، «مد» جایگزین عقل مدرن شد؛ ایرانی‌ها مدرن شدند، بدون اینکه به شکلی مدرن بیندیشند؛ لباس مدرن بر تن کردند، ولی به نوعی ماقبل‌مدرن در مورد خود دیگری داوری کردند ... عقل مدرن، به صورتی فلج‌گونه، فقط در بُعد ابزاری و فنی خود به ایران راه یافت. (جهانگیر، ص ۲۳)

مدرنیسم، چه در بُعد فکری و فلسفی و چه در بُعد مادی و ظاهری، در جامعه ما، همواره با واکنش‌های سنت‌گرایان - از هر صف و صنفی - مواجه بوده؛ و این تقابل و مواجهه، هر زمان، شکل و جلوه‌ای نو داشته است. در عصر مشروطه، روحانیان، سیاسی‌ها و حتی متجددان مذهبی، نظیر سیدجمال‌الدین اسدآبادی، در برابر نگاه کسانی چون آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، تقی‌زاده و ... - که راه رستگاری ایران و ایرانی را «اخذ تمذّن فرنگی بدون تصرف ایرانی» (ملکم‌خان، ص ۱۱۳) می‌پنداشتند - واکنش نشان دادند.^۱ به دیگر سخن،

۱. برای آشنایی بیشتر با این مقوله - عبدالله نصری، رویارویی با تجدد، علم، تهران ۱۳۸۶؛ نیز - محمدعلی اکبری، تبارشناسی هویت جدید/ ایرانی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۴.

روشنفکران دوره مشروطه، با اشتباه خود، یعنی نفی کامل سنت و یا تطبیق دادن کامل مفاهیم و اندیشه‌های غربی با اسلام، زمینه‌های شناخت و نقد درست سنت و تجدد را در ایران از بین بردند. (آجدانی، ص ۱۸۸)

در عصر پهلوی اول و دوم نیز، به موازات رشد و گسترش مدرنیته غربی و الزامات فکری و فرهنگی آن در ایران، این واکنش‌ها در قالب مبارزات و مناقشات اجتماعی، فکری، قلمی و... استمرار یافت.

برخلاف مشروطه، که پدیده‌ای سنت‌گریز و سنت‌شکن بود و رو به آفاق جهان مدرن داشت، انقلاب اسلامی - ضمن پذیرش بسیاری از مظاهر دنیای امروز، از قبیل جمهوریّت و پارلمان و دموکراسی و تلاش برای تلفیق مظاهر مثبت دنیای امروز با سنت‌ها و گذشته فرهنگی این سرزمین - بسیاری از مظاهر دنیای مدرن امروز را به دیده نقد و تردید می‌نگریست.

با پیروزی انقلاب اسلامی، به اقتضای فضای انقلابی و روحیه آرمان‌خواهانه و استعمارستیزانه توده‌های مردم، بسیاری از مظاهر تمدن و تفکر غرب طرد و نفی شد که، خود، واکنشی بود در برابر سلطه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دیرینه غرب بر ایران. از همین رهگذر، گرایش به سنت‌ها و فرهنگ خودی، با پیش‌زمینه اندیشه‌های دین‌مدارانه و غرب‌ستیزانه، به‌ویژه آرا و آموزه‌های جلال آل احمد و علی شریعتی، اوج گرفت. در این دوره، ایرانیان، به‌ویژه قشرهای مذهبی، مدرنیسم یا شبه‌مدرنیسم افراطی عصر پهلوی را تهدیدی آشکار برای میراث سنتی ایرانی-اسلامی می‌دانستند و با آن عمیقاً سر ستیز داشتند.

گریز از جنبه‌ها و جلوه‌های فکر و فرهنگ غرب گرایش طبیعی و گاه افراطی به سنن و موارث را در پی داشت؛ به‌ویژه آنکه جامعه ایران، در پاره‌ای ابعاد، هنوز زیرساختی سنتی داشت و طبعاً، از دیدگاه متفکران چنین جامعه‌ای، «سنت پیوندی ناگسستنی با وحی و دین، با امر قدسی، با مفهوم راست‌اندیشی، با مرجعیت، با استمرار و انتظام در

انتقال حقیقت، با امر ظاهری و امر باطنی و همچنین با حیات معنوی، علم طبیعی و هنرها دارد» (نصر، ص ۱۳۶) و، حتی فراتر از آن، «همه سنت‌ها تجلیات زمینی مثل اعلای آسمانی هستند که مآلاً با مثل اعلای ثابت سنت ازلی مرتبطاند». (همان، ص ۱۱۴)

چنان‌که گفته آمد، شاعران مذهبی-انقلابی، به اقتضای فضای حاکم سیاسی-اجتماعیِ اوایل انقلاب، با مظاهر تقلیدیِ فرهنگ غرب، به مثابه فرهنگی استعماری و مهاجم، به تقابل جدی پرداختند. از این رهگذر، حتی گاه برخی راه افراط پیمودند و شعر نو، رمان و دیگر مظاهر فرهنگی و هنری غربی مآب طعن و نفی شد؛ هرچندکه این شاعران و هنرمندان، خود، کم و بیش، از همین قالب‌های هنری بهره می‌بردند.

از اواخر دهه شصت و در طی سال‌های پس از جنگ، بروز پاره‌ای معضلات اجتماعی (نظیر گسترش مُد و مصرف‌گرایی، آشرافی‌گری، بی‌بندوباری‌های اخلاقی، و مفاسد اقتصادی) واکنش جدی شاعران را برانگیخت و ظهور جریانی به نام «شعر اعتراض» را سبب شد. در ادامه، به بررسی گونه‌های تقابل شاعران انقلاب اسلامی با مظاهر فرهنگِ مدرنیستی و شبه‌مدرنیستیِ غرب، ذیل عنوان «تقابل بینش شرقی با تفکر غربی»، خواهیم پرداخت.

تقابل بینش شرقی با تفکر غربی

این نوع تقابل را می‌توان کلان‌گفتمانِ رویاروییِ سنت با مدرنیسم، در طی قرن اخیر، به شمار آورد. شایگان (ص ۵۴-۵۵) به چهار حرکت نزولی در سیر تفکر غربی معتقد است: ۱. نزول از بینش شهودی به تفکر تکنیکی؛ ۲. نزول از صور جوهری به مفهوم مکانیکی؛ ۳. نزول از جوهر روحانی به سوانق نفسانی؛ ۴. نزول از غایت‌اندیشی و معاد به تاریخ‌پرستی. همچنین، به گفته راسل،

آن دوره از تاریخ که عموماً «جدید» نامیده می‌شود دارای جهان‌بینی فکری خاصی است که، از بسیاری جهات، با جهان‌بینی قرون وسطی تفاوت دارد ... [چراکه] فرهنگ عصر

جدید بیشتر دنیوی است و کمتر روحانی و دینی. (ج ۲، ص ۶۸۰)

آزادی، دموکراسی، انسان‌مداری، نسبت‌انگاری، فردگرایی و علم‌گرایی از برجسته‌ترین گفتمان‌های مدرنیسم غربی‌اند. کهن^۱ (ص ۱۱) مدرنیته را تمدن جدیدی می‌داند که، در چند قرن گذشته، در اروپا و امریکای شمالی پیدا و، در اوایل قرن بیستم، کاملاً فراگیر شد. از نظر او، این تمدن، به شکلی منحصر به فرد، مدرن است و مدرن بودن آن با شیوه‌های جدید مطالعه طبیعت و فناوری‌های جدید ماشینی و شیوه‌های تولیدی، که به ارتقای سطح زندگی مادی منجر شده است، ارتباط دارد. دیگر شاخصه‌های این تمدن را سرمایه‌داری، سکولاریسم، لیبرالیسم، فردگرایی، عقل‌گرایی و انسان‌گرایی می‌توان دانست.

با این اوصاف، تفاوت میان مدرنیسم و مدرنیته تفاوت میان ایدئولوژی و متدلوژی است؛ به عبارتی، مدرنیسم مجموعه جهان‌بینی‌ها و ایده‌هایی است که دید انسان را به خود و جهان تغییر داده است؛ و مدرنیته روش و رویکردهای عملی این تغییر و دگرگونی است. از منظری، مدرنیسم جلوه‌های بیرونی تمدن غرب را در بر می‌گیرد، اما مدرنیته عناصر فکری و فلسفی و درونی آن را (قره‌باغی، ص ۲۶) و، از نظر هابرماس^۲، پروژه‌ای نیمه‌تمام است با هدف گسترش دانش و عدالت اجتماعی (همان‌جا) و، بر همین اساس، می‌توان مدرنیزاسیون (نوسازی و نوین‌سازی) را وجه تکنولوژیک فرایند مدرنیته دانست.

به هر روی، شاعران انقلاب، با اتکا به گفتمان‌های دینی و سنن فرهنگی و بومی، با بسیاری از مظاهر و مراتب تفکر غربی مقابله کردند. در عرصه این تضاد و تقابل، آبخور فکری اغلب آنان آرا و آموزه‌های اندیشمندگانی چون علی شریعتی، جلال آل احمد، مرتضی مطهری و بعضاً سیداحمد فریدید، رضا داوری، داریوش شایگان،

1. Cahoon, Lawrence

2. Habermas, Jurgen

سیدحسین نصر و ... بود. نخستین شکل تقابل، در این زمینه، تقابل شاعران با وجوه فکری و فلسفی فرهنگ غرب است که، طی آن، گفتمان‌های شاخص فرهنگ غرب را (نظیر آزادی، دموکراسی، سرمایه‌داری، نسبیّت‌گرایی و به‌ویژه اومانیزم) به نقد می‌کشند:

ما/ در عصر احتمال به سر می‌بریم/ در عصر شک و شاید/ در عصر پیش‌بینی وضع هوا/ از هر طرف که باد بیاید/ در عصر قاطعیّت تردید/ عصر جدید/ عصری که هیچ اصلی/ جز اصل احتمال، یقینی نیست ... (امین‌پور ۱، ص ۵۲)

من دیدم/ در خیابان شانزده‌لیزه/ زیر پای دموکراسی/ پوست موز می‌گذارند/ فکر می‌کنید مهد آزادی کجاست؟ (هراتی ۱، ص ۸۸)

اریستوکراسی/ با جلیقهٔ مخمل/ بر پله‌های سازمان ملل/ بار انداخته است ... (همان، ص ۹۰)
دنیایی که چندصد سال پیش/ قلب خود را/ در سطل زبالهٔ «کاپیتالیسم» قی کرده است.
(همان، ص ۱۶)

دیروز، در باغ وحش/ شامپانزه‌ای دیدم/ که به نظریهٔ داروین/ فکر می‌کرد. (همان، ص ۷۳)
... و یک مجلهٔ خارجی/ از قول یک فیلسوف خوشبخت/ که از پنج‌سالگی تا هنوز «فراک» می‌بندد/ نقل کرد: «انسان حیوان ناطقی ست/ که شراب می‌خورد/ و دانس می‌رقصد»./
امروز/ این تازه‌ترین تعریف انسان است ... (هراتی ۲، ص ۳۱)

این چنین است که، به گفتهٔ آشوری،

مهم‌ترین ویژگی تمدن غرب، که اساس و بنیان آن است [...]، تکیهٔ آن بر انسان و یا اصالت بشر (اومانیزم) است [...] در تمدن جدید، «انسان» اسم اعظمی است که کل ارزش‌های این تمدن از آن سرچشمه می‌گیرد [...] به عبارت دیگر، «انسان» نامی است جانشین نام خدا که، در تمدن قرون وسطایی اروپا یا در تمدن اسلامی، اسم اعظم تمدن و پرتو روشنگر جهان بود. (ص ۵۸-۵۹)

به هر روی، شاعران این دوره، از منظر نگاه دینی به انسان - که او را خلیفهٔ خدا بر زمین می‌داند، اما انسان را در برابر خدا قرار نمی‌دهد - با انسان‌محوری، به مثابهٔ یکی از اندیشه‌های بنیادی غرب، می‌ستیزند و آن را به سُخره می‌گیرند، زیرا از نظر آنان انسان غربی از معنا و محتوای عاطفی و انسانی تهی شده است:

بگذار گریه کنم/ نه برای تو/ نه نه! بل برای عاطفه‌ای که نیست/ و دنیایی که/ انجمن

حمایت از حیوانات دارد/ اما انسان/ پابرهنه و عریان می‌دود/ و در زکام دفن می‌شود/ برای دنیایی که زیست‌شناسان رمانتیکش/ سوگوار انقراض نسل دایناسورند.../ بگذار گریه کنم/ برای انسان ۱۳۵/ انسان نیم‌دایره/ انسان لوزی/ انسان کج و معوج/ انسان واژگون/ و انسانی که/ در بزرگداشت جنایت هورا می‌کشد.../ انسانی که راه‌کوره‌های مریخ را شناخته است/ اما هنوز/ کوجه‌های دلش را نمی‌شناسد. (هراتی ۱، ص ۱۴-۱۶)

یله کن، بندگی سایه انسان ننگ است با خدا، بندگی برده شیطان ننگ است...

(معلم دامغانی، ص ۱۳۷)

تقابل شیوه زندگی شرقی با زندگی غربی

تقابل شیوه زندگی شرقی (سنتی) با زندگی غربی، در حقیقت، تجلی یکی از گفتمان‌های برجسته انقلاب بود؛ به تعبیری، پیکار فقر و غنا، ترویج ساده‌زیستی، دل‌تنگی از رشد رفاه‌طلبی و گرایش به اشرافیت و کم‌رنگ شدن ارزش‌ها و میراث گران‌قدر شهیدان و انقلاب یا غفلت از آن (← سنگری، ج ۳، ص ۲۱۵) جان‌مایه بسیاری از سروده‌های دهه شصت و هفتاد بود. اینک، نمونه‌هایی از آن:

وقتی یک جرعه آب صلواتی/ عطش را می‌خشکاند/ دیگر به من چه که کوکا خوشمزه‌تر از پیسی ست.../ شتاب کن آقای عادت!/ پل هوایی فاصله دیگری ست/ که آسمان را از ما مضایقه می‌کند.../ ما چقدر غافلیم/ که به بوی گیج آسفالت/ عادت کرده‌ایم. (هراتی ۱، ص ۸۰-۸۳)

شاعر این دوره با بسیاری از مظاهر مدرنیته، به مثابه نمودهای ضد ارزشی، سر

ناسازگاری دارد:

امسال به ساعت‌های کاسیو اطمینان کردیم/ و نماز صبحمان قضا شد. (قزوه ۱، ص ۱۰۴)

چرا باید از زیر روسری‌های ژرژت/ رشته‌های جهنم شعله بکشد؟ (همان، ص ۱۱۳)

او [مادرم] نمی‌داند کادیلاک چه جانوری ست/ و داخل هواپیما چه شکلی ست/ اما خوب می‌داند/ که شمشیر امام حسین از طلا نبوده است. (همان، ص ۱۱۵)

و سان‌گلاسه/ کافه‌گلاسه/ کاپوچینو/ و بستنی‌های هفت‌رنگ ایتالیایی/ کفاره این همه غفلتمان بود. (همان، ص ۹۰)

بیاپید به دلارها/ به چشم یک اجنبی نگاه کنیم/ بیاپید به کراوات‌ها محل نگذاریم.../ بیاپید

استقلال را/ در ورزشگاه آزادی جستجو نکنیم/ باور کنید حمام‌های سونا/ ما را بی‌بخار
بار می‌آورد! (همان، ص ۱۲۸)

عکس مَلگَم روی آباژورها ناصرالدین‌شاه بر وافورها ...
بعد از آن شب، عازم می‌گون شدیم محو یک‌ساعت گرامافون شدیم

(عزیزی، ص ۵۲۳)

از این بوق‌ها، زردها، سرخ‌ها من از این ترافیک‌ها خسته‌ام
دلَم تشنهٔ جمعه‌بازارهاست که از بوی بوتیک‌ها خسته‌ام

(ترکی، ص ۹۲)

تقابل دردمندی و بی‌دردی

از دیدگاه شاعران انقلاب اسلامی، زندگی عافیت‌طلبان و بی‌دردان با خودباختگی در برابر فرهنگ غرب ملازم است و نقد آن در شعر اجتماعی این دوره گسترهٔ وسیعی دارد:

سال گذشته/ سال هجوم دل‌زدگی بود/ سال رواج عکس و پوستر رنگی/ سال تجارت
بیداد/ گران‌فروشان/ فربه‌تر و فربه‌تر شدند/ در ذهنشان/ مدام قیمت کالا/ بالا می‌رفت/ و
قیمت خون/ پایین می‌آمد. (صفّارزاده، ص ۷)

هورا حراج عشق/ دلار و وینستون/ کوکاکولا و بوکس/ هورا به شام‌های هتل‌هیلتون/ که
شور انقلابیِ خوبان را/ شیرین کرد/ دعای خاصّ بخش خصوصی/ شعری در راستای بهره
اسلامی/ قصیده‌ای در مدح بانک ملی و ملت/ بگذار بچه‌های حضرت مولانا/ تاجر شوند!
(قره ۲، ص ۹۲)

خیابان هاشمی .../ خیابانی که مبل، در آن، نمایشگاهی ندارد .../ خیابان ازدحام نانویی‌ها/
خیابانی که شیرینی دانمارکی نمی‌خرد/ خیابانی که جین نمی‌پوشد/ خیابانی که کراوات
نمی‌زند/ خیابانی که مژه‌های طبیعی را دوست دارد/ خیابانی که قلم پای پانک‌ها را خرد
می‌کند/ خیابانی که لباسش را از تعاونی‌ها می‌خرد/ خیابانی که لباس تنش را/ برای
سیل‌زدگان می‌فرستد/ خیابان هاشمی/ خیابان پیکان‌های مُسن/ خیابان هل‌دادن ژبان/
خیابانی که بنز و بی.ام.و با هراس تمام/ از تیررس نگاهش می‌گریزند. (عبدالملکیان ۲،
ص ۱۶۱-۱۶۲)

وقتی جنوب را/ بمباران کردند/ تو در ویلای شمالی‌ات/ برای حلّ کدام جدول بغرنج/ از

پنجره به دریا/ نگاه می‌کردی؟ (هراتی ۱، ص ۵۳)

ای درختان بی‌ثمر، چونتان باد و چندتان باد را تگه‌تگه کرد شاخه‌های بلندتان

نیش دارید مثل مار، بدتر از سیم خاردار آفت باغ‌های ماست زردی پوزخندتان

ای خموشان در کمین، مارهای در آستین جان نیلوفران باغ دور باد از گزندتان ...

(کاکایی، ص ۶۵)

تقابل توده‌ها با روشنفکران و تقابل شاعران متعهد با شاعران تعهدگریز

ستیز و تقابل توده‌های مردم با قشر منورالفکر، چه اصیل و چه بدلی، به عصر مشروطه باز می‌گردد و، تا سدهٔ اخیر، با فراز و فرود استمرار داشته است. روشنفکر-یا روشنفکرنما- ستیزی شاعران انقلاب اسلامی متأثر است از همین پیشینهٔ تاریخی. در این دوره، شاعران خود را سخن‌گویان توده‌های مردم می‌دانستند و بسیاری از روشنفکران را بلندگوهای غرب و استعمار. حوادث نخستین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی و نیز دیدگاه‌های کسانی چون آل احمد و شریعتی به این تعارض و تقابل حرارت می‌بخشید، از این قبیل که

روشنفکر ایرانی هنوز یک آدم بی‌ریشه است و ناچار طفیلی است [...] و [روشنفکران ایرانی، هر دسته، به یک آخور فرنگی و فرهنگی بسته‌اند. (آل احمد، ص ۴۰۴ و ۴۸۱)

و

شبه‌روشنفکر اطواری دوبله‌شده به فارسی تمامی قضاوت‌هایش را، با تعویض اسامی خاص، از قضاوت فلسفی علمی اجتماعی غربی می‌گیرد؛ تاریخش را چنان تراش می‌دهد و تگه‌تگه می‌کند و واقعیت‌هایش را مثله و مسخ می‌نماید تا در قالب‌های غربی ریخته شود و صورت‌بندی کند. به جای خودش، غریبهٔ غربی یا غیرهٔ غربی را خود احساس می‌کند و می‌شناسد و، در نتیجه، هرچه بدین گونه‌تر در خود آگاهی پیش‌تر می‌رود، از خود دورتر می‌شود و با خود غریبه‌تر. (شریعتی ۲، ص ۱۲۵)

و

دعوت به بازگشت به خویش بازگشت از اصالت انسان یا اومانیزم به بومی‌گری و

خودپرستی تنگ‌نظرانه و متعصبانه نژادی نیست، بلکه صعود [از] از خودیگانگی فرهنگی و بی‌معنایی وجود و بی‌شخصیتی تاریخی است به مرحله‌ی متعالی خودرأیی و خودآگاهی انسانی و، در نهایت، تحقق راستین اصالت انسان. (همو ۱، ص ۳۷۸)

اکنون، به نمونه‌هایی از تقابل فکری شاعران انقلاب با روشنفکران نظر افکنیم:

سنجاق را زیر غبغب محکم‌تر کن خواهرم! / آنک چادرت تنها کفنت خواهد شد / و آن‌کس که چادرت را «کفن سیاه» می‌نامید / شاید فقط در رنگ اشتباه می‌کرد / کفن سیاه تو امروز گلگون است / بر او ببخش خواهرم! / «روشنفکر» است / هم‌اکنون که نعش تو را به ناکجا برده‌اند / او در کافه‌ای نشسته و دکا می‌نوشد / و مرگ تو را «تحلیل علمی» می‌کند / به شعر هفت‌توی پُرابهام / در سوگ هم مرثیه‌ای می‌سراید / و می‌خواند. (موسوی گرمارودی، ص ۲-۳)

امروز لفظ پاک «حزب‌الله» / گویا که در قاموس «روشنفکر» این قوم / دشنام سختی ست / اما / من خوب یادم هست / روزی که «روشنفکر» / در کافه‌های شهر پُراشوب / دور از هیاهوها / عرق می‌خورد / با جان‌فشانی‌های جانبازان حزب‌الله / تاریخ این ملت / ورق می‌خورد! (حسینی ۳، ص ۵۰)

از این رهگذر، هر دو جناح (شاعران متعهد و شاعران تعهدگریز) زبان به طعن و تعریض یکدیگر می‌گشودند؛ هنرمندان و شاعران جناح روشنفکری، گاه آشکارا و گاه در لفافه، شاعران جناح انقلاب را مداح قدرت، شاعران حکومتی و درباری و از این قبیل لقب می‌دادند و، از این سو، شاعران انقلابی نیز طیف مقابل را غرب زده، به دور از آرمان‌های مردم و جامعه، و اسیر در چنبره‌ی ذهنیات بسته خود می‌خواندند.

بدین‌قرار، شاعران و نویسندگان مذهبی و تعهدگرا، در نخستین سال‌های انقلاب اسلامی، بر شاعران و داستان‌نویسان جناح روشنفکری، به دلیل طرح مسائل یأس‌آمیز و گاه پوچ‌گرایانه و خلق آثار عاشقانه‌ی عربیان و نیز بیان مفاهیم گاه دین‌ستیزانه در دهه‌های پیشین، به شدت حمله می‌بردند؛ به نمونه‌هایی از آن نظر افکنیم:

ای بامداد / ای کرده‌کاوهای زمان را / در عصر ماردوش / یاوه^۱ قلمداد / اینک در این طلیعه

۱. خطاب شاعر، در اینجا، به احمد شاملو (الف. بامداد) است و اشاره دارد به شعر «با چشم‌ها»ی او.

خون‌بار/ انگشت موش‌های تهازل را/ از دخمه‌های گوش برون آر/ زیرا به‌رغم باور تو
دیری ست/ بر آسمان شهر/ فانوس سرخ صاعقه می‌سوزد. (همان، ص ۴۶)
آن روزها که نور/ در جیره‌بندی بود/ آیا کسی تشر زد/ بر شاعران فربه آن روزگار/
از شب سرودن/ از مرگ گفتن/ دیگر بس است/ اینک چرا/ ارواح شب‌پرست/ پایزه‌های
منجمد متروک/ هشدار می‌دهند/ مضمون آفتاب/ مضمون یک بهار، شقایق مظلوم/ مضمون
شادمانی و لبخند/ تکراری ست؟ (همو، ص ۲۵)

و این چنین بود که شاعران بی‌درد، تعهد‌گریز، فرمالیست، فرصت‌طلب و سوداگر نیز در
آماج نقد شاعران انقلاب قرار می‌گرفتند:

حق با جازه‌های تالار وحدت بود/ شاعر باید دست بزند/ شاعر باید بست بزند .../ شاعر
وقت‌شناس کسی ست که نان را/ به نرخ روز می‌خورد/ در میتینگ‌های ادبی/ از سالن
هتل‌های مجلل سر در می‌آورد/ شاعر وقت‌شناس باید فقط زیبایی‌ها را ببیند/ مهم نیست
اگر صندلی‌های چرخ‌دار/ چرخ غرور می‌زنند! (قزوه، ص ۱۲۰-۱۲۲)
روزی که شاعران/ ناچار نیستند/ در حجره‌های تنگ قوافی/ لبخند خویش را بفروشند.
(امین‌پور، ص ۱۰)

شاعری قبله‌نما را گم کرد/ سجده بر مردم کرد .../ شاعری وام‌گرفت/ شعرش آرام گرفت
.../ شاعری خم می‌شد/ منشی قبله عالم می‌شد! (حسینی، ص ۲۱-۲۹)
ستاره‌باز حرفه‌ای!/ تو شاعر وظیفه‌ای/ وظیفه حکم می‌کند/ به خرج واژه‌هایی از قبیل عشق
و زخم و درد و آفتاب/ غزل بسازی و ترانه‌ای تلف کنی ... (امیری، ص ۵۴-۵۵)
نگاه کن شاعر!/ تو مانده‌ای و حصار بلند بی‌خویشی/ تو مانده‌ای و هجوم مکنده تصویر/
تو مانده‌ای و صدایی که اهل عاطفه نیست/ تو مانده‌ای و غم «حجم»/ تو مانده‌ای و غم
«موج»/ تو مانده‌ای و سراب. (عبدالملکیان، ص ۴۱)

به نظر می‌رسد این تقابل، در سال‌های اخیر، تا حدود زیادی تعدیل و تلطیف شده است.

تقابل فرهنگ روستایی با فرهنگ شهری

تقابل روستا با شهر، در شعر امروز، طرح کوچکی است از تقابل سنت با مدرنیسم، فرهنگ
بومی با فرهنگ بیگانه، روح شرقی با روح غربی، اصالت با خودباختگی و ... اساساً

نوستالژیِ روستا و اصالت‌های آن، در ادبیات جهان، شبه‌ژانری پُرکاربرد است، چنان‌که شهر و تمدن مظهر تباهی است؛ و روستا و طبیعت مظهر پاکی و درستی. ویلیام کوپر^۱ [...] این دیدگاه را چنین سروده است: «خداوند روستا را آفرید و انسان شهر را». (جعفری جزی، ص ۸۶)

در ادبیات امروز، به‌ویژه در عرصه شعر پس از انقلاب، به اقتضای ستیز با مظاهر فرهنگ غرب و گرایش به اصالت‌های سنتی و بومی، مضامین روستاگرایی و شهرگریزی و انتقاد از شرایط روستاییان شهری شده جایگاهی ویژه دارد. در نظر شاعران مذهبی این دوره، روستا مظهر عالم وحدت، امت واحده، فطرت آدمی و جهان و ... است و، در مقابل، شهر نمود عالم کثرت، فطرت‌گریزی و مانند آن. کافی است به نام برخی مجموعه‌های شعر این دوره توجه کنیم: روستای فطرت (احمد عزیزی)، از نخلستان تا خیابان (علیرضا قزوه)، ریشه در ابر و رد پای روشن باران (محمدرضا عبدالملکیان) و

در شعر شماری از شاعران این دوره، «روستاستایی» و «شهرستیزی» مؤلفه‌ای است شاخص:

چه کسی مرز جدایی را بست؟ / ریشه شیدر و چوپان و سپیداران را / چه کسی زخمی کرد؟ /
چه کسی رویش کوهستان را / به نُرستن آلود؟ / چه کسی خون طراوت را ریخت؟
(عبدالملکیان ۲، ص ۱۰۶)

با این دل ریشه‌دار بارانی این شهر چه کرده، هیچ می‌دانی؟
دل مزرعه گیاه و گندم بود دل در شط عطر پونه‌ها گم بود ...

(همان، ص ۱۱۷)

یادش به‌خیر / در سال‌های زندگی روستایی‌ام / هرگز میان مزرعه و من دری نبود / هرگز
برای دیدن رویدن گیاه / یک کارت عکس‌دار شناسایی / در جیب من نبود / هرگز بر آستانه
دروازه بهار / چشمی نگاهبان ورود دلم نبود ... (همان، ص ۱۳۱)

نگاه کن / هجوم و سوسه میدان / و آرزوی فروش دو پاکت سیگار / چگونه غربت مردان
روستایی را / گره زده ست به آغاز بی سرانجامی / و چشم مزرعه می سوزد / و چشم مزرعه
در انتظار دست کسی ست / که بند حادثه او را ز روستا دزدید ... (همو ۱، ص ۳۹)

صبور زخم توام / صبور زخم توام ایلیاتی مغموم! / که درد سایه تلخ هزارساله توست ... / و
شهر اهل محبت نیست / هزار سال درو کرد دست های تو را / و دست های تو عاشق بود / و
دست های تو در ابر زندگی می کرد / و شهر منزلت کوه را نمی فهمید ... (همان، ص ۶۲-۶۳)

آی گالش / بر پهنه کدام دامنه خوابیدی / که این سان / به بوی کوه آغشته ای / تو در زلال
کدام چشمه / وضو می سازی / و در سایه کدام خلوت / نماز می گزاری / که مثل آینه صافی
... / با ما بگو / آویشن کدام بهار / در سبد دست های تو گل ریخت؟ (هراتی ۱، ص ۴۴)

خدا روستا را / بشر شهر را / ولی شاعران آرمان شهر را آفریدند / که در خواب هم خواب آن
را ندیدند. (امین پور ۴، ص ۶۲)

زخم می زند به چشم آفتاب تیغ برج آسمان خراش ها

(همو ۳، ص ۵۹)

آویشن و بابونه و ابر و پونه این ها همه هم ولایتی های من اند

(رحمانی، ص ۷۹)

سخت دل تنگم، دل تنگم، دل تنگ از شهر	بار کن تا بگریزیم به فرسنگ از شهر...
کم خود گیر، به خیل و رمه برمی گردیم	بار کن، جان برادر! همه برمی گردیم
ماند زین غربت چندی به دغا یاره ز من	بیل و داس و تبر و چارق و پاتاوه ز من
یله گاو و شخ و شخم و رمه از من، هیهات	من غریب از همه ماندم، همه از من، هیهات
آیش ^۱ سال زد از غربت من بایر ماند	چمن از گل، شجر از چلچله بی زایر ماند
سال ها بی من مسکین به عزیزان بگذشت	به حمل بذر نیفشاندم و میزان بگذشت...
بار کن، بار کن این دخمه طراران است	بار کن، گر همه برف است، اگر باران است

۱. زمین را شخم کردن و ناکشته گذاشتن (← فرهنگ فارسی، ذیل آیش)؛ آیش سال زد زمینی است که ناکشته مانده مانده باشد.

بار کن، دیو نی‌ام، طاقت دیوارم نیست
 من بیابانی‌ام، این بیشه مرا راحت نیست

ماهی گول نی‌ام، تاب خشنسارم^۱ نیست
 بار کن، عرصه جولان من این ساحت نیست
 (معلم دامغانی، ص ۱۲۷)

ما به سمتِ محو لادن می‌رویم
 سمت لادن سبز سایه‌هاست
 سمت لادن جلگه لالایی است
 سمت لادن تا سمندگان می‌رود
 سمت لادن استراق سمع نیست
 سمت لادن آشتی ارزان‌تر است
 سمت لادن اسب‌تازی می‌کنند
 سمت لادن رخس می‌آرد خروش
 سمت لادن اجتماع رنگ‌هاست

ما به سوی کوه آهن می‌رویم
 سمت آهن پایگاه پایه‌هاست
 سمت آهن شهر نابینایی است
 سمت آهن رو به سیمان می‌رود ...
 سمت آهن خاطر گل جمع نیست ...
 سمت آهن دوستی لرزان‌تر است
 سمت آهن می‌گبازی می‌کنند ...
 سمت آهن جاز می‌آید به گوش ...
 سمت آهن اقتصاد سنگ‌هاست
 (عزیزی، ص ۵۸-۵۹)

فصل کشت و موسم برزیگری ست
 فصل دیگرگونه، دیگرگونه فصل
 فصل گندم، فصل بار و برکت است
 تازه کن آن روزهای خوب را
 سرخ کن یأس سفید یاس را
 بار می‌بن‌دیم سوی روستا

عاشقان! این فصل فصل دیگری ست
 فصل پایان جدایی، فصل وصل ...
 عاشقان! این فصل فصل حرکت است ...
 روزهای خیش و خرمن کوب را ...
 پاک کن گردوغبار داس را ...
 می‌رسد از دور بوی روستا

(امین پور ۲، ص ۱۳۶-۱۳۹)

به هر روی، تقابل شاعران انقلاب با مظاهر فکر و فرهنگ دنیای غرب هنوز هم ادامه دارد، اما - به دلیل تغییر و دگرگونی ساختارها و هنجارهای سیاسی، اجتماعی، فکری و

۱. نوعی مرغابی سیاه است. (← فرهنگ فارسی، ذیل خشنسار)

فرهنگی- شکل و سطح آن تغییر کرده و احیاناً تعدیل یافته است؛ به این معنی که جوهر تقابل و تعارض با غرب و تجلیات فرهنگی آن حفظ شده، اما حساسیت‌های تند به حواشی و اجزای فرهنگ غرب کم‌رنگ شده است. چنین است که این نسل ادبی، ضمن اصرار بر اصول اعتقادی خود، امروز، در جنب مفاهیم سیاسی-اجتماعی، به تغنی و تغزل نیز روی خوش نشان می‌دهد و ستیز شاعران و هنرمندان با غرب به نقد عقلانی‌تر و غیراحساسی‌ترِ روش‌های غرب در اغلب زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... تغییر شکل و ماهیت داده است.

نتیجه

رویکرد بنیادین انقلاب اسلامی به سنت‌های اسلامی-ایرانی و تقابل آن با مفاهیم و عناصر مادی و معنوی دنیای غرب در ساحت هنر، شعر و ادبیات انقلاب اسلامی نیز تجلی یافت. تقابل با مظاهر مدرنیستی و شبه‌مدرنیستی فرهنگ غرب، چه در حوزه مفاهیم فکری و فلسفی و چه در حیطه عناصر مادی و تکنولوژیک، از برجسته‌ترین مؤلفه‌های فکری شاعران انقلاب به شمار می‌آید و با ظهور جریان شعر اعتراض در دل همین جریان شعری، در طی سال‌های واپسین جنگ و نیز پس از آن، شدت هم یافته است - تقابلی که، در چشم‌انداز فکری و عقیدتی شاعران انقلاب اسلامی، استمرار تقابل اساطیری خیر و شر یا حق و باطل به شمار می‌آمد و دربرگیرنده تقابل‌هایی فرعی‌تر نیز بود، از جمله: تقابل سبک زندگی سنتی و شرقی با شیوه زندگی مدرن غربی، تقابل دردمندی و بی‌دردی، تقابل توده‌ها با روشنفکران، تقابل شاعران متعهد با شاعران تعهدگریز، تقابل فرهنگ روستایی با فرهنگ شهری و

بحث درباره این تقابل‌ها و بررسی آن‌ها در آثار شاعران انقلاب اسلامی، افزون بر نشان دادن منظومه فکری و معرفتی آنان، مبین آن است که شاعران متأثر از گفتمان

انقلابی، در فضای هیجانی و پُرتنهابِ نخستین سال‌های انقلاب و جنگ، با بسیاری از مظاهر فرهنگ دنیای مدرن به جدال برخاستند. اما، بعدها - با تغییر در ساختارها و هنجارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی - اشکال و سطوح این تقابل تغییر و تعدیل یافت و حساسیت‌ها به حواشی و اجزای آن کم‌رنگ‌تر شد.

منابع

- آجدانی، لطف‌الله، *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*، اختران، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۷.
- آشوری، داریوش، *ما و مدرنیت*، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران ۱۳۷۶.
- آل احمد، جلال، *در خدمت و خیانت روشنفکران*، فردوس، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۶.
- امیری، وحید، *الفبای باران*، دفتر شعر جوان، تهران ۱۳۷۴.
- امین‌پور (۱)، قیصر، *آینه‌های ناگهان*، افق، تهران ۱۳۷۲.
- _____ (۲)، *تنفس صبح*، سازمان تبلیغات اسلامی: حوزه هنری، تهران ۱۳۶۳.
- _____ (۳)، *دستورزبان عشق*، مروارید، تهران ۱۳۸۷.
- _____ (۴)، *گلها همه آفتابگرداند*، مروارید، تهران ۱۳۸۰.
- ترکی، محمدرضا، *خاکستر آینه*، انجمن شاعران ایران، تهران ۱۳۸۹.
- جعفری جزی، مسعود، *سیر رمانتیسیم در اروپا*، مرکز، تهران ۱۳۷۸.
- جعفریان، محمدحسین، *پنجره‌های رو به دریا (مجموعه شعر)*، سازمان تبلیغات اسلامی: حوزه هنری، تهران ۱۳۶۹.
- جهانبگلو، رامین، *ایران و مدرنیته* (گفتگوهای رامین جهانبگلو با پژوهشگران ایرانی و خارجی در زمینه رویارویی ایران با دستاوردهای جهان مدرن)، گفتار، تهران ۱۳۸۰.
- حسینی (۱)، سیدحسین، *گزیده شعر جنگ و دفاع مقدس*، سوره مهر، تهران ۱۳۸۱.
- _____ (۲)، *نوشداروی طرح ژنریک* (به انضمام چند قلم سروده دیگر)، سوره مهر، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۵.
- _____ (۳)، *همصدا با حلق اسماعیل* (مجموعه شعر)، سازمان تبلیغات اسلامی: حوزه هنری، تهران ۱۳۶۳.
- راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، پرواز، تهران ۱۳۶۵.
- رحمانی، صادق، *با همین واژه‌های معمولی*، محراب اندیشه، قم ۱۳۷۲.
- روزبه، محمدرضا، *ادبیات معاصر ایران* (شعر)، روزگار، تهران ۱۳۸۱.
- زرشناس، شهریار، *درآمدی بر اومانیسیم و رمان‌نویسی* (به ضمیمه مقالات فلسفی)، برگ، تهران ۱۳۷۰.

سنگری، محمدرضا، نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدّس، ج ۳، پالیزان، تهران ۱۳۸۰.
شادخواست، مهدی، در خلوت روشن (بررسی نظریه‌ها و بیانیته‌ها در شعر معاصر: از نیما تا امروز)،
عطایی، تهران ۱۳۸۴.

شایگان، داریوش، آسیا در برابر غرب، باغ آینه، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱.
شریعتی (۱)، علی، مجموعه آثار (خودسازی انقلابی)، الهام: بنیاد فرهنگی شریعتی، چاپ دوم،
تهران ۱۳۷۹.

_____ (۲)، مجموعه آثار (ما و اقبال)، الهام: بنیاد فرهنگی شریعتی، تهران ۱۳۸۰.
شفیعی، سیدضیاءالدین، شرح خوابهای گمشده (مجموعه شعر)، سازمان تبلیغات اسلامی: حوزه هنری،
تهران ۱۳۷۷.

صفّارزاده، طاهره، دیدار صبح، نوید شیراز، شیراز ۱۳۶۶.

طهماسبی، قادر، ترینه (گزیده اشعار)، تکا، تهران ۱۳۸۷.

عبدالملکیان (۱)، محمدرضا، ردّ پای روشن باران، دارینوش، تهران ۱۳۷۴.

_____ (۲)، ریشه در ابر (مجموعه شعر)، برگ، تهران ۱۳۶۶.

_____ (۳)، گزینۀ اشعار محمدرضا عبدالملکیان، مروارید، تهران ۱۳۸۴.

عزیزی، احمد، کشفهای مکاشفه، الهدی، تهران ۱۳۶۹.

فرهنگ فارسی، محمد معین، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.

قره‌باغی، علی اصغر، تبارشناسی پست‌مدرنیسم، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران ۱۳۸۰.

قزوه (۱)، علیرضا، از نخلستان تا خیابان (مجموعه شعر)، همراه، تهران ۱۳۶۹.

_____ (۲)، شبلی و آتش، محراب اندیشه، قم ۱۳۷۳.

کاظمی، محمدکاظم، پیاده آمده بودم ... سازمان تبلیغات اسلامی: حوزه هنری، تهران ۱۳۷۰.

کاکایی، عبدالجبار، فرصت نایب، انجمن شاعران ایران، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۸.

کهون، لارنس، متن‌هایی برگزیده از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم، ویراسته و ترجمه عبدالکریم رشیدیان،
نشر نی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۸۵.

محمّدی‌نیکو، محمدرضا، سرزمین بی‌آسمان، دفتر شعر جوان، تهران ۱۳۷۴.

معلم دامغانی، علی، «گزیده شعرهای علی معلم دامغانی»، شعر (ویژه‌نامه استاد علی معلم دامغانی)، سال

دوازدهم، ش ۳۶، تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۲۴-۱۴۱.

ملکم‌خان، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، گردآوری و مقدمه حاجت‌الله اصیل، نشر نی،

تهران ۱۳۸۱.

موسوی گرمارودی، علی، در فصل مردن سرخ (مجموعه شعر)، راه امام، تهران ۱۳۵۸.

میرافضلی، سیدعلی، *تعمیم برگهای خزان*، زلال، تهران ۱۳۷۳.
نصر، سیدحسین، *معرفت و معنویت*، ترجمه انشاءالله رحمتی، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، تهران ۱۳۸۰.

نصری، عبدالله، *رویاریویی با تجدد*، علم، تهران ۱۳۸۶.
هراتی (۱)، سلمان، *از آسمان سبز*، سازمان تبلیغات اسلامی: حوزه هنری، تهران ۱۳۶۴.
_____ (۲)، *دری به خانه خورشید (مجموعه شعر)*، سروش، تهران ۱۳۶۸.

